

درس ۷
از بزرگ ترها قدردانی کنیم

من مادر بزرگم را دوست دارم. خانه ی ما در نزدیکی خانه ی اوست.او بیشتر وقت ها به ما کمک می کند. وقتی مادرم برای خرید یا انجام کاری به بیرون می رود، او ازمن و خواهر کوچکم مراقبت می کند. مادر بزرگ برای خواهرم لباس های قشنگی دوخته است. او همیشه برای ما قصّه می گوید و ما خیلی چیزها از او یاد می گیریم. چقدرخوشحال می شویم وقتی ما هم کاری برای مادر بزرگ انجام می دهیم.









پدر بزرگ درخانه ی ما زندگی می کند. او پاهایش درد می کند و نمی تواند خوب راه برود. زیرا در زمان جنگ و دفاع از کشور ایران در مقابل دشمن، آسیب دیده است. پدر بزرگ وقتی سالم تر بود، به همه ی اعضای خانواده کمک می کرد.
ما او را دوست داریم و دلمان نمی خواهد از اینکه نمی تواند بعضی کارهایش را خودش انجام بدهد، غصّه بخورد.
من هر شب، موقع خواب، به او کمک می کنم که داروهایش را بخورد.

خداوند در قرآن کریم به انسان‌ها فرموده است:

به پدر و مادر نیکی کنید و چنانچه پیر شدند، با نرمی و مهربانی با آن‌ها سخن بگویید.

«سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۳»

داستان هدیه ی خدا را بخوانید و به سوالات کتاب پاسخ دهید.



هدیه ی خدا



دختری بود که مادر بزرگش او را خیلی دوست داشت. اسمش چی بود؟ تو بگو!

نوه زود به زود به مادر بزرگ سر می‌زد. مادر بزرگ هم دلش برای نوه‌اش خیلی تنگ می‌شد.

یک روز عصر تا نوه وارد شد، مادربزرگ مثل همیشه گفت: «به‌به، عصای دستم آمد!» و با خوشحالی ادامه داد: «منتظر بودم که بیایی تا با هم برویم سر کوچه، سبزی آش بخریم». بعد یک دستش را گذاشت روی شانه‌ی او و با هم رفتند و با یک بغل سبزی برگشتند. بساط سبزی را پهن کرد، کنارش نشست و آه کشید: «آخ جوانی کجایی که یادت بخیر! روزگاری پنج کیلو سبزی را توی یک ساعت پاک می کردم و حالا که چشم‌هایم درست نمی‌بیند، همین یک کیلو حتماً تا شب طول می کشد». نوه گفت: من کمک می کنم تا زود تمام بشود.

نوه داشت کمک می کرد و مادر بزرگ هم قربان صدقه‌اش می‌رفت: «قربان تو بروم که چشم منی!» تلفن زنگ زد. مادر بزرگ نشنید. نوه بلند شد و گوشی را برداشت. بعد آمد و مادر بزرگ را صدا کرد. پیرزن با تعجّب گفت: «وای! کی زنگ زد؟! من نشنیدم. تو که گوش منی، چه به موقع شنیدی!». پای تلفن، همسایه‌ی مادربزرگ بود که حالش خوب نبود. مادر بزرگ آش را پخت و به نوه‌اش گفت: «تو که دست منی، بیا یک کاسه آش ببر برای همسایه!» نوه برد و مادربزرگ دست‌هایش را رو به آسمان گرفت و گفت: «دستت درد نکند، **الهی خدا دستت را بگیره عزیزم!**»



نوه و مادربزرگ با هم آش خوردند.نوه دراز کشید و گفت: مادرجان، برایم یک قصّه بگو!

پیرزن به قاب عکس جوانی خودش روی دیوار خیره شد و گفت:«یکی بود، یکی نبود، یک دختری بود،درست هم سن و سال تو، یک مادر بزرگ داشت، درست هم سن و سال من. دختر بیشتر از همه به مادربزرگش سر می‌زد. روزها به او کمک می‌کرد و مواظبش بود و شب‌ها توی اتاق او می‌خوابید که تنها نباشد.دختر قصّه‌ی ما محبّت را خوب می‌فهمید و می‌دانست که خداوند محبّت کردن را دوست دارد.روزها گذشت و گذشت.دختر ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. وقتی پیر شد، خدا برای جبران محبّت‌هایش به او یک هدیه داد.نوه با ذوق و شوق پرسید: «هدیه‌ی خدا...؟! چه هدیه‌ای بود؟»

مادر بزرگ موهای نوه‌اش را نوازش کرد و گفت: یک نوه‌ی خوب و مهربان، مثل تو!

(سیده خلیل)

این شجره نامه یا درخت خانوادگی علی است. شجره نامه نشان می دهد که افراد یک خانواده چه نسبتی با هم دارند.





یک درخت مانند درخت بالا بکشید
و شجره نامه خود را بنویسید

وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳ إسراء)

با پدر و مادر محترمانه و مُلایم صحبت کن.



۱- چگونه از مادر بزرگ ها و پدر بزرگ ها قدر دانی کنیم ؟

با احترام گذاشتن و نگه داری از آنها و گوش دادن به صحبت های آنان

۲-خداوند در قرآن در باره ی پدر و مادر چه سفارشی می کند؟

به پدر ومادر خود نیکی کنید و هنگامی که پیر شدند با نرمی و مهربانی با آن هاصحبت کنید.

۳- منظور مادر بزرگ از این که به نوه اش می گفت : تو دست منی ، تو پای منی ، تو گوش منی و ... چه بود؟

این که مادر بزرگ کارهایش را به کمک نوه اش انجام می داد.

۴- چرا خدا به مادر بزرگ نوه ی خوب و مهربانی هدیه داده بود؟

چون زمانی که مادر بزرگ دختری کوچک بود . به مادر بزرگش کمک می کرده و او هم ، در حقّش دعا کرده است.

۵- به نظر شما اعضای خانواده ی حمید ، درباره ی بردن مادر بزرگ به سفر، چه تصمیمی بگیرند ؟ چرا؟ تصمیم بگیرند که مادر بزرگ را همراه خود به سفر ببرند . چون مادر بزرگ دوست دارد همراه خانواده از سفر لذّت ببرد.

۶-چرا باید به پدر بزرگ و مادر بزرگ ها و افراد سالمند احترام بگذاریم و از آن ها قدر دانی کنیم ؟

چون آنان تمام عمرشان را برای مراقبت و تربیت فرزندانشان صرف کرده اند و برای موفقیت آن ها تلاش کرده اند.

۷- پیام قرآنی در باره ی پدر و مادر بنویسید؟

با پدر و مادر خود به نیکی سخن بگویید :و قل لهما قولا کریما

